



پيام حیدر قزوینی

از بین کتابفروشی‌های خیابان انقلاب، آنهایی که به صورت متمرکز در حوزه‌های مشخص به نشر و فروش کتاب مشغولند، معمولاً شناخته شده‌تر و تأثیرگذارتر هم هستند اما تقریباً در تمام کتابفروشی‌های عمومی کتاب‌های ادبیات، جامعه‌شناسی، تاریخ و فلسفه به فروش می‌رسند. مثلاً در «اختران» و «آگاه»، به‌جز کتاب‌های علوم‌اجتماعی و فلسفه، شعر و رمان هم دیده می‌شود یا در «نیلوفر» و «افق» به‌جز کتاب‌های حوزه ادبیات، کتاب‌های تاریخ و اقتصاد هم وجود دارند اما در انقلاب چند کتابفروشی هم هستند که فقط در یک حوزه مشخص فعالیت می‌کنند و نمی‌توان در آنها کتابی از حوزه‌ای دیگر یافت. «کتابسرای نیک» که رویروی دانشگاه و کنار انتشارات جیحون قرار دارد، از جمله این کتابفروشی‌هاست. کتابسرای نیک که درواقع کتابفروشی «کتاب نشر نیک» است، از کتابفروشی‌های جدیدتر خیابان انقلاب به‌شمار می‌رود و در مقایسه با برخی کتابفروشی‌های دیگر، زمان زیادی از عمرش نمی‌گذرد. کتابسرای نیک فقط به لحاظ مکانی کنار کتابفروشی انتشارات جیحون قرار ندارد، بلکه این دو از ناشران مرتبط با هم به‌شمار می‌روند هرچند که حوزه‌های فعالیتشان متفاوت از هم است. «جیحون» با کتاب‌های روانشناسی شناخته می‌شود و کتاب نشر نیکا با کتاب‌های ادبیات و

هنر. جیحون به نسبت کتابسرای نیک عمری طولانی‌تر دارد و در طول سال‌های فعالیتش بازار خوبی هم برای فروش کتاب‌های روانشناسی‌اش داشته است. اما گاه شرایطی در جامعه پیش می‌آید که نظم و قاعده‌های قدیمی را بر هم می‌زنند و برای مدتی کم که شده آرامش چندین و چند ساله را به چالش می‌کشد. بازار کتاب و مطبوعات هم جزو اولین بخش‌هایی از جامعه‌اند که به تغییرات آن واکنش نشان می‌دهند و خود به نبض جامعه تبدیل می‌شوند. در اواخر دهه ۸۰ که منطق روزمره زندگی بر هم خورد، وضعیت نشر کتاب هم جدا نر وضعیت کلی جامعه نبود. در روزهایی که بخشی از طبقه متوسط علاقه قدیمی‌اش به کتاب‌های روانشناسی را تااطلاعاتی از دست داده بود، نشر نیکا سبب به انتشار کتاب‌هایی قابل تامل در زمینه ادبیات داستانی زد. کتاب‌های که برخی‌شان به دنبال ایجاد صدهایی متفاوت از صدهای تاکسون موجود در فضای ادبیات ایران بودند. اما اگر ادبیات به دنبال صدا بخشیدن به بی‌صدایان باشد، کتاب‌های نشر نیکا این صدا را در میان ادبیات خارجی جست‌وجو می‌کرد. شاید به این دلیل که بخش بزرگی از ادبیات داستانی ما سال‌هاست که صدای خود را از دست داده و دیگر خبری از آن داستان‌هایی که تصویر دوران خویش باشند نیست. به این ترتیب نشر نیکا امروز و به‌رغم اینکه سابقه‌ای طولانی در انتشار کتاب ندارد تبدیل به یکی از ناشران با اهمیت ادبیات داستانی شده است. قدمت و قدرت جیحون هم در حکم موتور بزرگی است که موتور کوچک را به حرکت می‌اندازد و در این چند سال نشر نیکا با پشتوانه مالی مناسب به انتشار آثار مورد نظرش پرداخته است. در بین کتاب‌هایی که کتاب نشر نیکا در

این چند سال منتشر کرده، چند رمان و مجموعه داستان به چشم می‌خورد که آنها را می‌توان جزو مهم‌ترین کتاب‌های داستانی ترجمه‌شده در چند سال اخیر دانست. از جمله کتاب «ترجیح می‌دهم که نه» که در سال ۱۳۹۰ به چاپ رسید. کتابی که شامل داستان «بارتلیی محرر» هرمان ملویل با ترجمه کاوه میرعباسی و سه جستار فلسفی از جورجو آگامبن (بارتلیی، یا در باب حدوث، ترجمه امید مهرگان و پویا رفویی، ژیل دلوز (بارتلیی، یا یک فرمول؛ ترجمه شهریار وقتی پور) و ژاک رانسیر (دلوز، بارتلیی و فرمول ادبی؛ ترجمه امیر احمدی‌آریان) است. فرم انتشار این کتاب یک دک داستان در کنار سه‌مقاله از سه‌متفکر مطرح معاصر به چاپ رسیده، فرم قابل‌توجهی است. پویا رفویی گزینش و ویرایش این کتاب را برعهده داشته است، او به جز این کتاب، در انتشار کتاب‌های قابل توجه دیگری از این انتشارات هم نقش داشته. از جمله مجموعه داستان‌هایی که متفاوت از مجموعه داستان‌هایی بوده‌اند که در این چند سال به فارسی ترجمه و منتشر شده‌اند. ویژگی اصلی این مجموعه‌ها

تازه‌های کتاب «نشر نیکا»

«کاترینا»، «گشتاپو» و یک جنایت ناممکن

کوچه مورگ، «نخستین معمای اتاق درسته در تاریخ ادبیات پلیسی است.» داستانی که گونه‌ای از قصه پلیسی که به «جنایت ناممکن» معروف است، با آن به وجود آمده. در پایان کتاب در توضیح این نوع داستان‌ها آمده است: «در این نوع داستان‌ها، معمولاً جواب معما، یا در زمان قتل نهفته است. یا در آلت قتاله، یا اینکه اتاق، آن‌طور که به نظر می‌رسد، غیرقابل نفوذ نیست و راهی برای ورود به آن وجود دارد که کاوشگران از یافتنش عاجز مانده‌اند.» دومین داستان مجموعه، یعنی «معمای ماری روزه» براساس ماجرای واقعی و قتلی در نیویورک نوشته شده که البته آن‌پو مکان وقوع حادثه را در داستانش به پاریس منتقل کرده است. «لمه رپوده‌شده»، عنوان سومین و آخرین داستان کتاب معمای ماری روزه است و داستان نام‌ای است که توسط وزیروری رپوده شده و وزیر برای رد گم کردن، به جای مخفی کردن نامه، آن را جلوی چشم همه گذاشته است.

تجربه‌های یک خانواده توفان‌زده

زیتون
دیو اگرز
مترجم: بابک مظلومی
قیمت: ۲۳۰۰۰ تومان

زیتون
دیو اگرز
مترجم: بابک مظلومی
قیمت: ۲۳۰۰۰ تومان

دیگر کتاب تازه‌منتشرشده از طرف کتاب نشر نیکا، اثری مستندنگارانه است به نام «زیتون» که نویسنده آن دیو اگرز – داستان‌نویس، روزنامه‌نگار و ناشر آمریکایی – است. دیو اگرز، در زیتون به توفان کاترینا و ماجرای واقعی عبدالرحمان زیتون، آمریکایی عرب‌تبار و همسر و فرزندانش در زمان اتفاق افتادن این توفان در نیواورلئان پرداخته است. اگرز در سرآغاز این رمان می‌نویسد: «این اثر، غیرداستانی است و به طور عمده مبتنی بر روایت‌های عبدالرحمان و کتی زیتون. تاریخ‌ها، زمان‌ها، مکان‌ها و دیگر واقعیت‌ها با تأیید منابع مستقل و اسناد تاریخی رسیده است. گفت‌ووها تا آنجا که در خاطر گویندگان آنها‌مانده، بازگو شده. پاره‌ای از نام‌ها نیز تغییر کرده. این کتاب بر آن نیست تا اثری جامع و مانع درباره نیواورلئان و توفان کاترینا باشد. تنها روایت تجربیات خانواده‌ای پیش و پس از توفان است. این کتاب با مشارکت کامل خانواده زیتون نگاشت‌شده است و دیدگاه‌های آنها را درباره وقایع منعکس

ادبیات

این انتشارات را شرایطی می‌داند که این نشر برای مترجم فراهم می‌کند: «در شرایط فعلی امکاناتی که این نشر برای من فراهم می‌کند را هیچ ناشر دیگری به وجود نمی‌آورد. قبل از گرانی کاغذ، وقتی قرارداد کتابم را با نشر نیکا می‌ستم، پول چاپ اول کتاب را پیشاپیش دریافت می‌کردم اما با گرانی کاغذ در این مدت اخیر، دیگر این امکان وجود ندارد و حالا فقط نیمی از پول چاپ اول در ابتدا پرداخت می‌شود. احتمالاً این جور که پیش می‌رود این پیش پرداخت به یک‌سوم هم می‌رسد. اما به هرحال تعدادی از ناشران مثل همین کتاب نشر نیکلانی و نیلوفر از جمله ناشران خوش حسایند و کارهایشان هم از یک استاندارد قابل قبولی برخوردار است. من این چند ناشر خوب را از میان ناشران زیادی که هریک مسایل مختلفی داشته‌اند دستچین کرده‌ام.

اما فضای داخلی کتابفروشی نیک، فضای به نسبت کوچکی است که دورتادور آن قفسه‌های کتاب تا سقف بالا رفته‌اند و حسن چیدمان کتابفروشی هم در این است که به‌راحتی می‌توان به تمامی قفسه‌ها دسترسی داشت. همان نگاه اول به قفسه‌های کتابفروشی نشان می‌دهد که در اینجا فقط رمان و کتاب‌های هنر چیده شده‌اند و حتی خبری از کتاب‌های شعر هم نیست. البته تا مدتی پیش این تفکیک در این کتابفروشی صورت نگرفته بود اما حالا در اینجا فقط رمان و کتاب‌های مربوط به سینما و عکاسی و تئاتر فروخته می‌شوند. این مساله باعث می‌شود تا نیک بخشی از مشتریانی را که برای خرید کتاب به انقلاب می‌ایند، از دست بدهد اما از طرفی هم، باعث شده تا به یکی از اولین انتخاب‌های مشتریانی تبدیل شود که به دنبال خرید رمان و داستانند. در قفسه‌های سمت راست کتابفروشی، کتاب‌های بخش هنر به چشم می‌آید و در کنار این قفسه‌ها و همین‌طور در قفسه‌های انتهایی کتابفروشی، رمان و مجموعه داستان دیده می‌شود. در بخشی از قفسه‌های سمت راست هم، رمان‌های عامه‌پسند ایرانی چیده شده‌اند. چند داستان ایرانی هم با کلاف‌هایی از سقف آویزان شده‌اند تا شاید از آن بالا بیشتر به چشم مشتری‌های کتابفروشی بیایند.

این مساله که کتابفروشی نیک فقط به فروش کتاب‌های هنر و رمان می‌پردازد، از یک نظر دیگر هم قابل توجه است و آن هم اینکه فهرست کتاب‌های فروش این کتابفروشی می‌تواند معیار دقیق‌تری نسبت به دیگر کتابفروشی‌ها، برای شناخت بازار ادبیات داستانی در ایران به‌دست دهد هرچند که کتاب‌های فروش یک کتابفروشی، معمولاً آثاری هستند که در یک بازه زمانی مشخص و محدود فروش خوبی دارند و بعد از مدتی فروششان معمولی می‌شود و ممکن است در بلندمدت دیگر تجدید چاپ هم نشوند. اما به هرحال برخی پرفروش‌های نیک در مدت اخیر از این قرار بوده‌اند: «نظارت دقیق قطار» از بهومیل هراال با ترجمه عدنان غریقی، رمانی که نشر افراز منتشر کرده و در مدت کوتاهی بازچاپ شده است. «کافکا در کرانه» از هاروکی موراکامی با ترجمه مهدی غبرایی که نیلوفر ناشر آن است، «ناطور دشت» سالیانچر، که چند ترجمه از آن به فارسی انجام شده. «دنیای سوفی» بوستین گرد با ترجمه حسن کشماد که توسط نشر نیلوفر به فارسی منتشر شده و عنوان فرعی آن، «داستانی درباره تاریخ فلسفه» است. این از آن کتاب‌هایی است که بی‌هیچ دلیل روشنی در برخی دستفروشی‌های انقلاب هم دیده می‌شود. «تنهایی بر هیاهو» باز هم از بهومیل هراال که پروز دواپی به فارسی ترجمش کرده و «بالاخره به روزی قشنگ حرف می‌زنم» دیوید سدارس با ترجمه پیمان خاسار که نشر چشمه ناشر آن است، از نکات این فهرست، یکی این است که هیچ داستان ایرانی در بین آثار پرفروش این مدت کتابفروشی نیک قرار ندارد؛ و دیگر اینکه می‌توان داستان‌های خارجی تازه منتشر شده را هم در این فهرست یافت. برخلاف برخی کتابفروشی‌های دیگر مثل امیرکبیر و مولی که در آنها معمولاً آثار کلاسیک ادبی یا ترجمه‌ای از نسل اول مترجمان ایرانی جزو پر فروش‌های ادبیات هستند، از فروشنده در مورد فروش داستان‌های ایرانی که بپرسی، تعدادی از رمان‌ها، عامه‌پسند را نام می‌برد و می‌گوید که این کتاب‌ها در فهرست پرفروش‌ها لحاظ نمی‌شوند چون که همیشه فروش بالایی نداشته‌اند. عجیب اینکه تک‌توک داستان قابل توجه ایرانی هم که در این چند ماه اخیر منتشر شده‌اند، از جمله «ملکان عذاب» ایوتراب خسروی، در بین پرفروش‌های کتابفروشی قرار ندارند.

عطف کتاب

خاطره‌هایی از گذشته

«عصر انجیرهای بادی» نام دفتر شعری از ابوالفضل بائی است که توسط انتشارات شاموسا منتشر شده است. حسین‌خان‌لغ عضو کمیتهٔ مجازات بود. به روایتی یک بولدوزر حزبی قلدر، خشن، متغیر از قدرت، آثارش نیست، اما در رمان من صاف است و رو راست. برخلاف عباس که مایکولیست است و فرصت‌طلب و در جست‌وجوی قدرت. زینال اسکوبی هم شاعرپیشه است و نظیف و شیک‌پوش و آداب‌ان و عاشق‌پیشه. عشق نرفارجام او مثل عشق بی‌فرجام پدر رؤف قصه را تلطیف می‌کند، هرچند پایان کار هردو آنها غمناک است. این دو می‌توانند رفقای خوبی باشند و هم تاریخ را به جلو هل می‌دهند و هم قصه مرا. حسین و زینال شخصیت‌های محبوب من هستند. آدمی مثل حسین را از نزدیکی می‌شناسم هرچند حزبی نبوده اما بارها زمینش زده‌اند، بلند شده گردوخاک لباسش را تکانده و از نو شروع کرده. زندگی، هم این آدم و هم حسین‌خان را به یک فیلسوف زجر کشیده اما شاد و سرپا مبدل کرده. ترس سرش نمی‌شود. قدرت خطر کردن بسیار دارد. این آدم برخلاف حسین رژه بی‌زاری دارد اما روحیه و بیانش آتقدر قوی است که آدم‌های قدرتمند را سر جایشان می‌نشانند. زینال اما ملیه‌ازی مستقصری در خارج ندارد. شاید در توصیف شخصیت او به آدم‌های آرمانی که در ذهنم داشتم مراجعه کرده‌ام.

۴ **لحن و زبان رمان هم خیلی خوب با شخصیت‌ها در تناسب است. به نحوی که در هر فصل بر اساس اینکه کدام شخصیت موضوع روایت است، لحن و زبان هم تغییر می‌کند و با خاستگاه طبقاتی و تربیتی آن شخصیت هماهنگ می‌شود**
بدون اینکه این تغییر لحن خیلی نوی چشم بزند، یعنی نثر در عین اینکه وحدت و انسجامی ساختاری را در کل رمان حفظ کرده، نوعی تنوع لحن را هم به وجود آورده است. دست یاقتن به این ساخت چند لحنی چقدر از شما وقت گرفت و چگونه به این زبان رسیدید که هم بسیار موجز است و هم متناسب با شخصیت‌های رمان؟

اگر بخواهم در تایید کامل شما سوال پاسخ بگویم معنایش این نخواهد بود که قبول دارم لحن و زبان کاملاً با شخصیت‌ها در تناسب است،

حالا که دوباره به این رمان نگاه می‌کنم، می‌بینم که می‌توانستم آن را– در بعضی جاها – بهتر از این بنویسم با لحن و زبانی تراشیده‌تر، بعضی قسمت‌ها را هم می‌شد تغییر داد. در هر حال آتقدر بدجنس هستم که نگویم کدام قسمت‌ها را–

اما راسین به این زبان، معلوم است که با مطالعه و نوشتن زیاد ممکن می‌شود. من زبان روزمره حافظ را از خلال اشعارش بیرون کشیده‌ام. زبان ابوالفضل بی‌هیچی مورخ و ادیب بی‌نظیر فارسی را هم بسیار استفاده‌م. سرفنامه ناصر خسرو و قابوسنامه و– (زمانی اینها بخشی از متون کتاب‌های فارسی دبیرستانمان بود) بعضی از این متون را به دلیل ایجاز و زیبایی بسیار حفظ می‌کردم. بعد رسیدیم به رزسان دوره قاجار: زبان‌های ترجمه‌ای دوره قاجار، نامه‌های ادبیانه قالمقام و نامه‌هایی که برای عباس‌میرزا یا از طرف او نوشته، خاطرنویسی‌ها و شرح احوالاتی که این دوران نامزد کار بی‌نظیر جعفر شهری هم هست که گنجینه‌ای است برای ما و آیندگان، آخر سر رسیدم به نثر معاصر، هدایت و گلستان و ساعدی و دولت‌آبادی بزرگ و این اواخر شهریار مدنی‌پور که برای واژه‌ها همچون در و گوهر منزلت قابل می‌شود.

۴ **کندوکاو در عمق تاریخ و گوشه‌های پنهان و تاریک آن، کاری است که نویسندگان هم‌نسل شما و نویسندگان قدیمی‌تر زیاد به آن پرداخته‌اند. این اما در رمان نویسی سال‌های اخیر خیلی کم‌رنگ شده است**
نویسندگان سال‌های اخیر آثاری ترجم می‌دهند بیشتر از تجربه‌های خصوصی و آنچه در دور و اطرافشان می‌گذرد بنویسند و در مواقع زیادی این دور و اطراف به حریم خانه‌ها تقلیل یافته است و آن هم نه به نحوی که وجوه پیچیده همین زندگی روزمره مد نظر باشد بلکه در اغلب آنچه در این سال‌ها منتشر شده انگار یک جور آسان‌گیری رواج یافته و مخاطب هم گویا به تبع همین جریان، آسان‌پسند شده و سلیقه‌اش بر اساس همین نوع آثار پرورش یافته است. به‌نظر این اتفاق چیست؟

در این‌باره قبلاً زیاد پرحرفی کرده‌ام، تکرار مکررات است. دلیل این اتفاق به حاشیه رانده‌شدن نویسندگان مستقل و ادبیات جدی و باز کردن عرصه برای آن نوع دیگر ادبیات، ادبیات راحت‌الحلقومی مسکن و مخدر است اما این علت هم خود معلول علت‌های دیگری است که بحث درباره آنها به جامعه‌شناس‌ها و متخصصان علم اقتصاد مربوط می‌شود. نویسنده بهتر است پایش را فقط در گلیم خودش دراز کند و به جای این حرف‌ها از ادبیاتی سخن بگوید که به آن تعدد دارد.

۴ **فکر می‌کنید با روی کار آمدن دولت جدید امیدی به بهتر شدن وضعیت صدور مجوز چاپ کتاب و کمتر شدن ممیزی‌ها وجود داشته باشد؟**

ممیزی در وهله اول و ممیزی بی‌ضابطه در وهله دوم رمق کتاب و ادبیات را گرفته. ممیزی بعد از چاپ در نبود قوانین شفاف و مشخص بدتر از ممیزی قبل از چاپ است. در حالت اول هزینه حروفچینی به ضرر ناشر می‌شود و سرخوردگی نصیب نویسنده می‌شود. در حالت دوم با وجود سلیقه‌ها شخصی و نبود چارچوب معین هم ناشر و هم نویسنده ضربه فنی می‌شوند. دو مثال بزنم اگر پرحرفی نباشد تا سال ۹۱ استفاده از واژه «خدایان» مجاز بود، از اوایل آن سال بتاگاه بنابر آن شد این واژه که سال‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفت به «رب‌البتوح» یا «پزد» تغییر پیدا کند. ناشر از کجا می‌تواند این سلیقه شخصی را حدس بزند؟ مثال دوم: بخشی از یک کتاب تاریخی غیرمجاز شخصیت داده می‌شود. این بخش شامل تصویر نقاب‌نقاشی است از دوران باستان که هیچ موضوع زننده و خلافی در آن نیست. زیر این تصویر نوشته شده: اسکندر «گجسته» بعد از ورود به ایران به سرداران خود دستور داد تا با شاهزاده خلم‌های ایرانی ازدواج کنند. این روایت تاریخ خلاف کدام میانی است؟ اگر کتابی چاپ بشد و مدعی‌العموم موافق ازدواج (اجباری) سرداران اسکندر با شاهزاده خانم‌های ایرانی نبود چه می‌شود؟ ناشر و مترجم را متعاض می‌کند که چنین ازدواجی برپا کرده؟ کدام خیمیر می‌کند؟ برخورد قانونی یعنی چه؟ این مورد به خصوص بنا بر تجربه طولانی

خوشبین نیستم امیدوارم اشتباه کرده باشم.
این سوال آخر بود، «؟» متشکر از شما و خوندگانی که وقت می‌گذارند و این جزئیون‌رها را می‌خوانند.
تازگی‌ها دایم احساس می‌کنم این مصاحبه‌ها مرا ناچار می‌کند که اظهار فعل‌های ابکی از این بابت عذر می‌خواهم. والسلام.

آخرین موی سیاه من

ژان لویی فورنیه

مترجم ناصر ضرابی

ناشر: آبی

ادامه از صفحه ۷

نویسنده، مجاز به جعل تاریخ است

۴ **رابطه بین حسین و زینال هم خیلی خوب در آمده. این دو انگار با تضادهایشان همدیگر را کامل می‌کنند و به هم نزدیک می‌شوند. نظر خودتان در این‌باره چیست؟**

حسین‌خان‌لغ عضو کمیتهٔ مجازات بود. به روایتی یک بولدوزر حزبی قلدر، خشن، متغیر از قدرت، آثارش نیست، اما در رمان من صاف است و رو راست. برخلاف عباس که مایکولیست است و فرصت‌طلب و در جست‌وجوی قدرت. زینال اسکوبی هم شاعرپیشه است و نظیف و شیک‌پوش و آداب‌ان و عاشق‌پیشه. عشق نرفارجام او مثل عشق بی‌فرجام پدر رؤف قصه را تلطیف می‌کند، هرچند پایان کار هردو آنها غمناک است. این دو می‌توانند رفقای خوبی باشند و هم تاریخ را به جلو هل می‌دهند و هم قصه مرا. حسین و زینال شخصیت‌های محبوب من هستند. آدمی مثل حسین را از نزدیکی می‌شناسم هرچند حزبی نبوده اما بارها زمینش زده‌اند، بلند شده گردوخاک لباسش را تکانده و از نو شروع کرده. زندگی، هم این آدم و هم حسین‌خان را به یک فیلسوف زجر کشیده اما شاد و سرپا مبدل کرده. ترس سرش نمی‌شود. قدرت خطر کردن بسیار دارد. این آدم برخلاف حسین رژه بی‌زاری دارد اما روحیه و بیانش آتقدر قوی است که آدم‌های قدرتمند را سر جایشان می‌نشانند. زینال اما ملیه‌ازی مستقصری در خارج ندارد. شاید در توصیف شخصیت او به آدم‌های آرمانی که در ذهنم داشتم مراجعه کرده‌ام.

۴ **لحن و زبان رمان هم خیلی خوب با شخصیت‌ها در تناسب است. به نحوی که در هر فصل بر اساس اینکه کدام شخصیت موضوع روایت است، لحن و زبان هم تغییر می‌کند و با خاستگاه طبقاتی و تربیتی آن شخصیت هماهنگ می‌شود**
بدون اینکه این تغییر لحن خیلی نوی چشم بزند، یعنی نثر در عین اینکه وحدت و انسجامی ساختاری را در کل رمان حفظ کرده، نوعی تنوع لحن را هم به وجود آورده است. دست یاقتن به این ساخت چند لحنی چقدر از شما وقت گرفت و چگونه به این زبان رسیدید که هم بسیار موجز است و هم متناسب با شخصیت‌های رمان؟

اگر بخواهم در تایید کامل شما سوال پاسخ بگویم معنایش این نخواهد بود که قبول دارم لحن و زبان کاملاً با شخصیت‌ها در تناسب است،

حالا که دوباره به این رمان نگاه می‌کنم، می‌بینم که می‌توانستم آن را– در بعضی جاها – بهتر از این بنویسم با لحن و زبانی تراشیده‌تر، بعضی قسمت‌ها را هم می‌شد تغییر داد. در هر حال آتقدر بدجنس هستم که نگویم کدام قسمت‌ها را–

اما راسین به این زبان، معلوم است که با مطالعه و نوشتن زیاد ممکن می‌شود. من زبان روزمره حافظ را از خلال اشعارش بیرون کشیده‌ام. زبان ابوالفضل بی‌هیچی مورخ و ادیب بی‌نظیر فارسی را هم بسیار استفاده‌م. سرفنامه ناصر خسرو و قابوسنامه و– (زمانی اینها بخشی از متون کتاب‌های فارسی دبیرستانمان بود) بعضی از این متون را به دلیل ایجاز و زیبایی بسیار حفظ می‌کردم. بعد رسیدیم به رزسان دوره قاجار: زبان‌های ترجمه‌ای دوره قاجار، نامه‌های ادبیانه قالمقام و نامه‌هایی که برای عباس‌میرزا یا از طرف او نوشته، خاطرنویسی‌ها و شرح احوالاتی که این دوران نامزد کار بی‌نظیر جعفر شهری هم هست که گنجینه‌ای است برای ما و آیندگان، آخر سر رسیدم به نثر معاصر، هدایت و گلستان و ساعدی و دولت‌آبادی بزرگ و این اواخر شهریار مدنی‌پور که برای واژه‌ها همچون در و گوهر منزلت قابل می‌شود.

۴ **کندوکاو در عمق تاریخ و گوشه‌های پنهان و تاریک آن، کاری است که نویسندگان هم‌نسل شما و نویسندگان قدیمی‌تر زیاد به آن پرداخته‌اند. این اما در رمان نویسی سال‌های اخیر خیلی کم‌رنگ شده است**
نویسندگان سال‌های اخیر آثاری ترجم می‌دهند بیشتر از تجربه‌های خصوصی و آنچه در دور و اطرافشان می‌گذرد بنویسند و در مواقع زیادی این دور و اطراف به حریم خانه‌ها تقلیل یافته است و آن هم نه به نحوی که وجوه پیچیده همین زندگی روزمره مد نظر باشد بلکه در اغلب آنچه در این سال‌ها منتشر شده انگار یک جور آسان‌گیری رواج یافته و مخاطب هم گویا به تبع همین جریان، آسان‌پسند شده و سلیقه‌اش بر اساس همین نوع آثار پرورش یافته است. به‌نظر این اتفاق چیست؟

در این‌باره قبلاً زیاد پرحرفی کرده‌ام، تکرار مکررات است. دلیل این اتفاق به حاشیه رانده‌شدن نویسندگان مستقل و ادبیات جدی و باز کردن عرصه برای آن نوع دیگر ادبیات، ادبیات راحت‌الحلقومی مسکن و مخدر است اما این علت هم خود معلول علت‌های دیگری است که بحث درباره آنها به جامعه‌شناس‌ها و متخصصان علم اقتصاد مربوط می‌شود. نویسنده بهتر است پایش را فقط در گلیم خودش دراز کند و به جای این حرف‌ها از ادبیاتی سخن بگوید که به آن تعدد دارد.

۴ **سال‌هاست که کار تازه‌ای منتشر نکرده‌اید. دلیلش ممیزی است یا عوامل دیگری هم نقش داشته؟ چندان‌کار آمده انتشار دارید که به دلیل ممیزی یا دلایل دیگر چاپ نشده‌اند؟**

هممممممیز و همم علل دیگر. چه اهمیت دارد؟ روزگاری با چه عشق و علاقه‌ای می‌نوشتم و با چه انگیزه‌ای به دنبال گرفتن مجوز کتاب‌هایم در راه‌های‌ای رشاد می‌دویدم. آن عشق و علاقه هنوز پلیر جاست اما انگیزه برای چاپ آنها از میان رفته. مشکلات اقتصادی و اجتماعی رمق ادبیات را گرفته. دیگر کمتر کسی نیاز به ادبیات را جدی می‌گیرد. امثال من چقدر پررو (یا شاید هم مجنون) هستیم که گوشه‌ای نشسته‌ایم و می‌نویسیم. با همه اینها زندگی رسم خوشایندی است و نوشتن موهبتی که شغفی بی‌پایان به همراه دارد. دو رمان نیمه‌کاره دارم که گمان نکنم بتوانم آنها را سرورسانم. مهم بس که مدفغه‌های مالی تشدید شده و تعداد زیادی داستان کوتاه که گمان می‌کنم بتوانم آنها را سرورسانم. مهم چیزی که نیاز دارم ادکی امید و انگیزه است.

۴ **فکر می‌کنید با روی کار آمدن دولت جدید امیدی به بهتر شدن وضعیت صدور مجوز چاپ کتاب و کمتر شدن ممیزی‌ها وجود داشته باشد؟**

ممیزی در وهله اول و ممیزی بی‌ضابطه در وهله دوم رمق کتاب و ادبیات را گرفته. ممیزی بعد از چاپ در نبود قوانین شفاف و مشخص بدتر از ممیزی قبل از چاپ است. در حالت اول هزینه حروفچینی به ضرر ناشر می‌شود و سرخوردگی نصیب نویسنده می‌شود. در حالت دوم با وجود سلیقه‌ها شخصی و نبود چارچوب معین هم ناشر و هم نویسنده ضربه فنی می‌شوند. دو مثال بزنم اگر پرحرفی نباشد تا سال ۹۱ استفاده از واژه «خدایان» مجاز بود، از اوایل آن سال بتاگاه بنابر آن شد این واژه که سال‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفت به «رب‌البتوح» یا «پزد» تغییر پیدا کند. ناشر از کجا می‌تواند این سلیقه شخصی را حدس بزند؟ مثال دوم: بخشی از یک کتاب تاریخی غیرمجاز شخصیت داده می‌شود. این بخش شامل تصویر نقاب‌نقاشی است از دوران باستان که هیچ موضوع زننده و خلافی در آن نیست. زیر این تصویر نوشته شده: اسکندر «گجسته» بعد از ورود به ایران به سرداران خود دستور داد تا با شاهزاده خلم‌های ایرانی ازدواج کنند. این روایت تاریخ خلاف کدام میانی است؟ اگر کتابی چاپ بشد و مدعی‌العموم موافق ازدواج (اجباری) سرداران اسکندر با شاهزاده خانم‌های ایرانی نبود چه می‌شود؟ ناشر و مترجم را متعاض می‌کند که چنین ازدواجی برپا کرده؟ کدام خیمیر می‌کند؟ برخورد قانونی یعنی چه؟ این مورد به خصوص بنا بر تجربه طولانی

خوشبین نیستم امیدوارم اشتباه کرده باشم.
این سوال آخر بود، «؟» متشکر از شما و خوندگانی که وقت می‌گذارند و این جزئیون‌رها را می‌خوانند.
تازگی‌ها دایم احساس می‌کنم این مصاحبه‌ها مرا ناچار می‌کند که اظهار فعل‌های ابکی از این بابت عذر می‌خواهم. والسلام.